

رویکرد نظری به مفهوم «حق نسل سوم»

محمد راسخ m-raeskh@sbu.ac.ir

دانشیار حقوق عمومی و فلسفه حقوق، دانشگاه شهید بهشتی

فائزه عامری

کارشناس ارشد حقوق عمومی دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۶

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۲۱

چکیده

پیشرفت مفهوم و مصداق حق در عصر حاضر چالش‌های بسیار را پیش روی نظریه‌پردازان حقوقی گشوده است و هر یک تلاش کرده‌اند از دیدگاه ویژه خود ابهام آن را برزایند. چنین ادعا شده است که اینک نمی‌توان تنها به نسل اول و دوم حق برای خوب زیستن بسنده کرد. لازم است نسل دیگری از حق به میان آید که متناسب با اقتضانات زیست جمعی است. این ضرورت مبنای مطرح شدن حق نسل سوم بوده است. اکنون، برای روبه‌رویی با ادعاهای مربوط به این نسل از حق - که از آن به حق گروهی، جمعی یا مردم یاد می‌شود - باید نخست برداشتی روشن از مفهوم حق نسل سوم داشت. سپس، لازم است به جایگاه نظری آن پرداخته شود. در این خصوص، این نوشتار تلاش می‌کند به برخی پرسش‌های بنیادین در باب مفهوم «حق نسل سوم» پاسخ گوید: معنای حق نسل سوم چیست و مصداق آن کدام است؟ آیا می‌توان عنوان «حق» را در خصوص ادعاهای مطرح شده در گستره زندگی جمعی، از آن جهت که زندگی جمعی است، به کار گرفت؟ نظریه‌های مدافع چه استدلال‌هایی در دفاع از حق نسل سوم پیش نهاده‌اند؟ این استدلال‌ها تا چه اندازه قابل دفاع است؟ نظریه جانشین چیست؟ کلیدواژگان: پیشینه حق نسل سوم، مفهوم حق نسل سوم، مصداق حق نسل سوم، نظریه حق نسل سوم.

۱- مقدمه

محتوا و مصداق حقوق بشر را در قالب نسل‌های حق بیان کرده‌اند. افزون بر حق نسل اول و دوم (حقوق مدنی سیاسی و اقتصادی اجتماعی)، حق نسل سوم (حق‌های همبستگی) به میان آمده است که بر ادعای برادری و همبستگی بنا می‌شوند. ادبیات شکل گرفته در این زمینه نشان می‌دهد که کارل واساک^۱ برای نخستین بار مفهوم حق نسل سوم را در امتداد و ارتباط متقابل با سایر نسل‌های حق مطرح کرد. وی تحلیل خود را بر شعار اصلی انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) - آزادی، برابری، برادری - بنا نهاد. از نظر واساک، حق‌های نسل اول و دوم فردی هستند، حال آنکه حق‌های نسل سوم گروهی و جمعی‌اند^۲ که در پاسخ به تعاملات و وابستگی‌های متقابل جهانی^۳ شکل گرفته‌اند. یعنی، در مقابل حق‌های نسل اول و دوم، که بر مصالح و منافع فردی تکیه دارند، حق‌های نسل سوم بر مصالح جمعی اصرار می‌ورزند (وکیل و عسگری، ۱۳۸۳، ص ۸۴). مجموعه‌ای از تلاش‌های مختلف اجتماعی - از سوی افراد، دولت‌ها، نهادهای عمومی و خصوصی و جامعه بین‌المللی - موجب طرح و بسط این گونه حق‌ها شده‌اند (Algan, 2004, pp 124-125). بر این اساس، مفهوم و مصداق حق با چالش‌ها و پرسش‌های اساسی مواجه شده که باید به آنها پاسخ گفت. در غیر این صورت، در فضایی مبهم، صرفاً بر دامنه حق‌ها و اسناد موجود آنها می‌افزاییم، بی‌آنکه بتوانیم از موضوع آن حق‌ها، آن‌گونه که شایسته و بایسته است، حمایت کنیم.

باری، حق نسل سوم نظریه‌های گوناگونی را به میان آورده است که در معنا، محتوا، صاحبان و ضمانت اجراهای آن با یکدیگر اختلاف دارند. از این‌رو، دشوار بتوان معنا و مراد واحدی از مفهوم حق نسل سوم به دست داد. با این حال، نظریه‌های یادشده بر این نکته اتفاق دارند که حق نسل سوم متعلق به جمع و گروه است. البته از هویت‌های دیگری مانند مردم، خلق و دولت - به مثابه صاحبان حق نسل سوم - نیز یاد شده است. همان‌گونه که از اسناد بین‌المللی بر می‌آید، این هویت‌ها از یکدیگر متمایزند (Wellman, 1995, pp 171-173) و معنای واحدی ندارند. برای نمونه، از نظر یونسکو هنگامی می‌توان گروهی از افراد را «مردم» نامید که دارای

1. Karel Vasak

2. Collective/Group Rights

3. Global Interdependence

تمام یا پاره‌ای از ویژگی‌های مشترک زیر باشند: ۱- سنت تاریخی مشترک، ۲- هویت قومی یا نژادی، ۳- همگنی فرهنگی، ۴- زبان واحد، ۵- پیوستگی دینی و ایدئولوژیک، ۶- وابستگی سرزمینی و ۷- حیات اقتصادی مشترک. افزون بر این، گفته شده است که گروه خود باید بخواهد به مثابه مردم شناخته شود (Dersso, 2012, p 6). با این همه، فصل مشترک مفاهیمی همچون «حق گروه»، «حق جمع» و «حق مردم» تأکید بر هویت جمعی به منزله صاحب حق است و از این رو، در این نوشتار آنها را مترادف به شمار می‌آوریم.

برخی تلاش کرده‌اند مفهوم حق نسل سوم را با بهره‌گیری از مفهوم همبستگی تبیین کنند. حق‌های نسل اول و دوم، به ترتیب، با تعهد منفی دولت به عدم مداخله در آزادی افراد (Marks, 1981, pp 437-438) و تعهد مثبت او به مداخله در برآوردن برخی از نیازهای افراد سروکار دارد. ادعا بر این است که، در مقایسه، حق‌های نسل سوم با همبستگی و برادری درآمیخته‌اند، قابل اقامه و نیز قابل مطالبه هستند (وکیل و عسگری، ۱۳۸۳ ص ۸۳). به دیگر سخن، حق‌های نسل سوم، افزون بر شرایط لازم برای سایر نسل‌های حق، به هم‌افزایی توان و تلاش همه کنشگران - اعم از دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، اشخاص حقوق عمومی و مانند آنها - نیاز دارند (افتخار جهرمی، ۱۳۸۸ صص ۵-۱۴). با این حال، همبستگی و برادری مفاهیمی مبهم‌اند که نمی‌توانند تمایز میان این نسل از حق را از سایر نسل‌های حق باز نمایند. چه آنکه استیفای حق‌های نسل اول و دوم نیز بدون همبستگی، اگر نه غیرممکن، امری بسیار دشوار است. به این ترتیب، در نوشتار حاضر، ضمن ارائه معنا، پیشینه و مصداق‌هایی از حق نسل سوم، به استدلال‌های طرفداران حق نسل سوم و ارزیابی آنها خواهیم پرداخت.

۲- معنا و پیشینه

در زمان حیات جامعه ملل، حق‌های جمعی (مانند حق برابر برای افراد گروه‌های اقلیت، حق‌های خاص برای گروه‌های اقلیت و حق جمع بر خودمختاری فرهنگی) به رسمیت شناخته شدند، اگر چه به اجرا در نیامدند و عمر رسمی آنها نیز محدود به حیات جامعه ملل بود (Freeman, 2009, p 411). استدلال اکثریت در جامعه ملل آن بود که حمایت از گروه‌ها موجب قوام نظام دولت‌های ملی و نیز جامعه بین‌المللی است. این استدلال در سازمان ملل متحد چندان اقبالی نیافت. سازمان ملل حمایت از گروه‌ها را تهدیدی علیه جوامع داخلی و جامعه بین‌المللی می‌دانست (Ibid, p 412) و، با تکیه بر فرد و حق‌های فردی، آموزه‌های جان لاک، فیلسوف انگلیسی را در خصوص حق‌های طبیعی وارد اعلامیه جهانی

حقوق بشر کرد. در این دوره، بلوک غرب از نسل اول حق و بلوک شرق از نسل دوم حمایت می‌کرد. مقاومت در برابر گنجاندن حق‌هایی با ماهیت کمرنگ‌شده فردی در قالب حق‌های اقتصادی و اجتماعی دو دهه به طول انجامید و سرانجام در سال ۱۹۷۶، دو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی و اقتصادی اجتماعی به تصویب رسیدند (دیمیتروویچ، ۱۳۸۳، ص ۶۵). تشکیل کنفرانس جهانی حقوق بشر وین در سال ۱۹۹۳ و ابراز حمایت دولت آمریکا از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شکاف پیش‌گفته را به ظاهر کمتر کرده است. باید افزود، پیش از جنگ جهانی دوم، حمایت از حقوق بشر به موضوعاتی چون برده‌داری، مداخله‌های بشردوستانه، رفتار با بیگانگان، اقلیت‌ها و زندانیان و آسیب‌دیدگان جنگ محدود بود (Algan, 2004, p 122).

بر این اساس، شاید بتوان گفت برخی از مصداق‌های حق نسل سوم پیش از حق‌های نسل اول و دوم در سطح بین‌المللی مطرح بوده‌اند. حتی هارت مفهوم حقوق بشر را جایگزین مفهوم حقوق گروه‌های اقلیت دانسته است (Mitnick, 2006, p 3).

از این رو، تعبیر نسل اول، دوم و سوم حق‌ها دلالت بر ترتب زمانی میان آنها ندارد. افزون بر این، ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی از حقوق اعضای گروه‌های اقلیت زبانی، نژادی و دینی، از آن جهت که عضو این گروه‌ها هستند، حمایت کرده است.^۱ از این رو، ادعای تأخر زمانی حق‌های نسل سوم بر حق‌های نسل اول و دوم موجه نمی‌نماید (شایگان، ۱۳۸۸، ص ۵۰).

باری، برخی تلاش کرده‌اند پیشینه حق نسل سوم را با مفهوم توسعه توضیح داده و آن را علت مطرح شدن مفهوم این حق در عرصه بین‌المللی به شمار آورده‌اند. در واقع، از دید آنان، حق بر توسعه مبنای پیدایش و گسترش حق‌های نسل سوم بوده و به این اعتبار می‌توان دهه ۱۹۶۰ میلادی را نقطه آغاز شکل‌گیری این مفهوم دانست (اصالت، ۱۳۸۹، صص ۳۵-۲۸؛ وکیل و عسگری، ص ۸۷). به هر حال، ابهام موجود در مفهوم و مصداق حق نسل سوم برخی دولت‌ها را قادر ساخته است خود را به جای مردم، صاحب این حق جلوه دهند (دیمیتروویچ، ۱۳۸۳ ص ۶۸). در نتیجه تحولات یادشده، سازمان ملل رویه خود را به نفع حق نسل سوم تغییر داد. اعلامیه‌های متعددی که مجمع عمومی و دیگر ارکان سازمان ملل متحد در این زمینه صادر

1. Article 27: "In those States in which ethnic, Religious or Linguistic Minorities Exist, Persons Belonging to such Minorities Shall not be Denied the Right, in Community with the other Members of their Group, to Enjoy their own Culture, to Profess and Practise their own Religion, or to use their own Language".

کرده‌اند، به رغم همه ابهامات و نقاط ضعفی که دارند، بر شناسایی این نسل از حق‌ها در اسناد بین‌المللی دلالت می‌کنند. برای نمونه، می‌توان به اعلامیه حقوق اقلیت‌ها^۱ اشاره کرد. همچنین، کشورهای مختلف بر آن شده‌اند تا این مفهوم را به انحای مختلف در اعلامیه‌های منطقه‌ای، مانند منشور آفریقایی حقوق مردم،^۲ یا قوانین داخلی وارد کنند. اقدام قانونگذار کشور کانادا به درج این مفهوم در پیش‌نویس قانون اساسی ۱۹۹۱ مثال‌زدنی است (Kymlicka, 1994, p 17).

۳- مصداق

آشنایی با مصداق حق نسل سوم به درک چیرستی این حق کمک می‌کند. اما، پیش از معرفی مصداق، دو نکته را باید متذکر شد. نخست اینکه، تعیین مصداق حق نسل سوم تا حد زیادی به رویکردی بستگی دارد که در این زمینه اتخاذ می‌شود. برای نمونه، جان رالز، فیلسوف سیاسی آمریکایی، مبتنی بر دیدگاه ویژه خود در خصوص حقوق جمعی و فردی، حق بر نافرمانی مدنی را یک حق جمعی می‌انگارد و تکلیف جمعی را -مانند کمک‌های بشردوستانه- در مقابل حق جمعی بر نافرمانی مدنی قرار می‌دهد (Corlett, 2009, P 164) به گمان او، اقلیت با نافرمانی مدنی اکثریت را مجبور می‌کند نظر اقلیت را در برنامه‌های خود لحاظ کند یا ادعاهای مشروع اقلیت را به رسمیت بشناسد (Ibid). دوم، تعیین صاحبان حق نسل سوم و طرف تعهدات و تکالیف مربوط نیز به نظریه حقی بستگی دارد که در این خصوص برگزیده می‌شود. برخی بر این باورند که مردم یا خلق صاحبان حق نسل سوم‌اند و دولت‌ها صاحب تکلیف ملازم با آن. با این حال در مواردی مانند حق بر توسعه، دولت‌ها برای احقاق حق در سطح بین‌المللی به نمایندگی از ملت خود اقدام می‌کنند، بدون آنکه رأساً صاحبان حق نسل سوم باشند (شایگان، ۱۳۸۸، صص ۹-۵۸).^۳ در بخش‌های بعدی به این موضوع باز خواهیم گشت. در میان مصادیق حق نسل سوم، سازمان یونسکو در سال ۱۹۷۸، حق بر توسعه، حق بر محیط زیست سالم، حق بر میراث مشترک، حق بر ارتباطات و حق بر صلح را از جمله مصداق‌های این نسل معرفی کرد (UNESCO, 1980, P1). در این بخش، افزون بر این موارد، مصداق‌های ادعایی دیگری را نیز بررسی خواهیم کرد (اصالت، ۱۳۸۹، صص ۳۹-۴۷).

1. Declaration on Minority Rights (1992)

2. African Charter on Human and People's Rights (1981)

۳. البته در این زمینه نیز وحدت و اتفاق نظر وجود ندارد. برخی، مانند بجاوی، دولت‌های در حال توسعه را رأساً صاحب این حق معرفی می‌کنند. باقر انصاری، «نقدهای مطرح علیه حقوق همبستگی و پاسخ به آنها»، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۹۱، شماره ۵۸، ص ۲۰۵.

۳-۱- حق اقلیت

حق اقلیت به حق اقلیت‌های زبانی، نژادی و فرهنگی بر مصونیت از شکنجه و نقض دیگر حق‌ها «به علت عضو اقلیت بودن» و نیز حق بر حمایت از جایگاه اجتماعی، بقاء و تکامل آنان اشاره دارد (Robertson, 2004, p 154). چنانکه ملاحظه می‌شود، حق اقلیت در زمینه حاضر به حق‌هایی اطلاق می‌شود که اقلیت به مثابه گروه و اعضای آن به دلیل عضویت در گروه مدعی آن حق‌ها هستند. پس از جنگ سرد، حمایت از اقلیت‌ها بر اثر فعالیت نهادهای مدنی، دست کم در سطح اروپا، فزونی یافت. برای نمونه، می‌توان به منشور اروپایی زبان‌های منطقه‌ای یا اقلیتی (۱۹۹۲)^۱ و کنوانسیون چارچوب برای حمایت از اقلیت‌های ملی در اروپا (۱۹۹۵)^۲ اشاره کرد. همچنین، اتحادیه اروپا «احترام به حقوق اقلیت» را در پیش‌نویس قانون اساسی خود گنجانده (Wilken, 2008, p 89)، حال آنکه پس از پایان جنگ جهانی دوم دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی نسبت به این حق بی‌اعتنا بودند. علت این امر شاید آن بود که هیتلر به بهانه حضور اقلیت‌های آلمانی در کشورهای خارج از جمهوری رایش سوم در امور داخلی آن کشورها تعرض می‌کرد (Ibid, p 90). باری، برخی نظریه‌پردازان بیشتر مصداق‌های حق اقلیت را متعلق به افراد می‌دانند که باید فارغ از عضویت در گروه اقلیت یا اکثریت جدی گرفته شوند (Jones, 1994, p 183)

۳-۲- حق بر تعیین سرنوشت

این حق مهم‌ترین مصداق حق جمعی و، به تعبیر برخی، مهم‌ترین نتیجه آزادی فردی است (Teson, 1998, p 130). حق مردم بر تعیین سرنوشت را اساساً حقی می‌دانند که مردم ساکن در یک سرزمین بر تعیین جایگاه و سازمان سیاسی خود دارند و، بدین وسیله، در چارچوب احترام به حقوق و منافع مشروع دیگران، در جهت رفع تبعیض و بی‌عدالتی سرزمینی یا سیاسی اقدام می‌کنند. نمونه برجسته این حق را حق مردم سرزمین‌های استعماری بر دست یافتن به استقلال و رهایی از وضعیت استعماری و تشکیل دولت ملی دانسته‌اند (Freeman, 2009, p 409). برخی از مدافعان با تکیه بر اهمیت خودآیینی برای شخص به نفع ضرورت و اهمیت خودآیینی برای جمع یا گروه استدلال می‌کنند؛ همان گونه که خودآیینی اساس آزادی و رفاه فرد است، حق گروه بر رفاه اعضای آن نیز ضروری است و از این رو، حق گروه بر تعیین سرنوشت خود باید به رسمیت شناخته شود (Jones, 1994, p 183).

1. European Charter for Regional or Minority Languages (1992)

2. Framework Convention for the Protection of National Minorities in Europe (1997)

از دیدگاه دیگر حق بر تعیین سرنوشت همان حق بر اداره کردن و حکومت کردن بر خود^۱ است و «گروه» در صورت دارا بودن شش ویژگی می‌تواند صاحب این حق باشد (=گروه به معنای کامل^۲). این ویژگی‌ها عبارتند از: ۱- ویژگی و فرهنگ مشترک،^۳ ۲- فرهنگ‌پذیری،^۴ ۳- شناسایی متقابل اعضای گروه،^۵ ۴- هویت‌یابی اعضا،^۶ ۵- تعلق داشتن به گروه (عضویت کامل و غیر اختیاری)،^۷ ۶- بزرگ بودن گروه.^۸ چنین گروهی حق بر حکمرانی بر خود دارد (Raz and margalit, 2009, p 449-453). آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای نامیبیا و صحرای غربی و همچنین عدم پذیرش تجزیه‌طلبی بنگال از سوی مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد بیانگر آن است که حق بر تعیین سرنوشت سرزمین‌هایی به رسمیت شناخته می‌شود که سازمان ملل آنها را «مستعمره» می‌داند. (Binder, 1993, p 238)

۳-۳- حق بر صلح

این حق برای اولین بار به سال ۱۹۷۶ در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد مطرح شد و در سال ۱۹۷۸ در قالب اعلامیه آمادگی جوامع برای زندگی در صلح^۹ رسمیت پیدا کرد. البته در گذشته نیز در اسناد مربوط به سال‌های ۱۷۸۹-۱۷۷۶- سال‌های استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه- به صلح و حق بر صلح اشاره شده است (UNESCO, 1980, P 5). به نظر می‌رسد، پس از فروپاشی رژیم‌های کمونیستی، اهمیت این حق نسبتاً کمتر شده باشد (تاموشات، ۱۳۸۶، ص ۱۴۰). طرفه آنکه اعلامیه حق مردم بر صلح (مصوب ۱۹۸۴، مجمع عمومی سازمان ملل متحد)^{۱۰} چندان حمایتی از این حق نمی‌کند و تنها ضمن چند ماده کوتاه و مختصر به وظیفه مقدس دولت‌ها در برقراری زندگی صلح‌آمیز برای مردم می‌پردازد. این اعلامیه در فضایی غیرکارشناسانه و در غیبت بسیاری از هیئت‌های نمایندگی کشورها تصویب شد و در آن جامعه بین‌المللی و دولت‌ها مسئول برقراری صلح معرفی شدند (دیمیتروویچ، ۱۳۸۳، ص ۶۷).

1. Self-Government
2. Encompassing Groups
3. A Common Character and a Common Culture
4. Acquireing Group Culture
5. Mutual Recognition
6. Self-Identification
7. Belonging
8. Not Small Face to Face Group
9. Declaration on the Preparation of Societies for Life in Peace (1978, No 33/73)
10. Declaration on the Right of Peoples to Peace (1984)

طرفداران حق بر صلح آن را ارزشی می‌دانند که باید در قالب حق از آن حمایت ویژه کرد. در مقابل مخالفان بر این باورند که ارائه ارزش‌هایی چون صلح در قالب حق لزوماً به فراهم آمدن حمایتی ویژه از آن ارزش‌ها نخواهد انجامید (دیمیتروویچ، ۱۳۸۳، ص ۶۹).

۳-۴- حق بر توسعه

مجمع عمومی سازمان ملل متحد به سال ۱۹۸۶ اعلامیه حق بر توسعه^۱ را تصویب کرد. به طور کلی، ادعا بر این است که ملت‌ها صاحب چنین حقی هستند (باکسی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۵). براساس ماده ۱ اعلامیه یادشده: «حق بر توسعه حقی غیر قابل سلب است که به موجب آن هر فرد و جمعی حق مشارکت (در) و مساعدت (به) توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌ای را دارد که در آن همه حقوق بشر و همه آزادی‌های اساسی به شکل کامل قابل تحقق باشند و [هر فرد و جمعی] حق بر منتفع شدن از این توسعه را دارد». پس از آن، به منظور تبیین دقیق‌تر مفهوم حق بر توسعه، کمیته‌های کاری متعددی در کمیسیون حقوق بشر تشکیل شد (تاموشات، ۱۳۸۶، ص ۱۳۸). وفق ماده (۱) ۳/ اعلامیه حق بر توسعه، دولت‌ها در این زمینه صاحب تکلیف‌اند (شایگان، ۱۳۸۸، ص ۶۰). همچنین مطابق مواد ۳ و ۴، آنها حق دارند از جامعه بین‌المللی برای توسعه خود تقاضای همکاری و کمک کنند (سنگوپتا، ۱۳۸۳، ص ۲۰۰).

برخی از طرفداران حق بر توسعه معتقدند اگر سه عنصر فراهم باشد، می‌توان آن را مصداق حق همبستگی دانست. این سه عنصر عبارتند از: ۱- وجود تعهد مشترک میان افراد گروه، ۲- انجام تعهد از سوی مردم، گروه‌ها و حتی دولت‌ها در سطح ملی و بین‌المللی و ۳- انتساب حق بر توسعه به گروه و نه تک‌تک افراد (Wellman, 2000, p 646).

۳-۵- حق بر محیط زیست ایمن

حق بر محیط زیست ایمن^۲ با تعابیر گوناگون در اسناد بین‌المللی مختلف انعکاس یافته است. از آن جمله است منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم،^۳ منشور جهانی طبیعت (مصوب ۱۹۸۲ مجمع عمومی سازمان ملل)^۴ و اعلامیه استکهلم سازمان ملل در باب محیط زیست انسان

1. Declaration on the Right to Development (1986)

2. The Right to Safe Environment

3. African Charter on Human and People's Rights (1981), Article 24: "all peoples have the right to a general satisfactory environment favorable to their development."

4. World Charter for Nature (1982)

(مصوب ۱۹۷۲، سازمان ملل متحد).^۱ به موجب ماده ۱ اعلامیه استکهلم، «... محیط زیست انسان، خواه طبیعی یا مصنوعی، برای رفاه انسان و برخورداری او از حقوق بنیادین بشر و حق بر حیات حائز اهمیت است». در راستای این اعلامیه، اعلامیه ریودوژانیرو^۲ (۱۹۹۲) تصویب شد که در آن بر همکاری جهانی و پذیرش وحدت و یکپارچگی زمین به منزله «خانه انسان» تأکید شده است (افتخار جهرمی، ۱۳۸۸، صص ۱۱-۱۰).

۳-۶- حق بر میراث مشترک بشریت

منظور از «میراث» در حق بر میراث مشترک بشریت^۳ چیزهای ارزشمندی است که از نسل‌های گذشته برای نسل حاضر بر جای مانده است. سوای نیاز انسان به تعلق به خاستگاه و منشأ برای ارتباط با دنیای بیرون، دانش و سرمایه او بدون این میراث ناقص خواهد بود. به بیانی دیگر به نظر مدافعان این حق محروم کردن انسان از این میراث نقض غیرموجه یک حق بنیادین و ضروری انسان، به معنای کلی و نه فرد یا افراد خاص است (UNESCO, 1980, P 9). در اعلامیه اصول حاکم بر بستر دریاها (۱۹۷۰)^۴ تصریح شده که بستر دریاها بخشی از میراث مشترک بشریت است. امروزه، دامنه این حق به موضوعاتی چون حق مشترک بشریت بر فضا، آثار تاریخی و آثار فرهنگی بسط یافته است. برخی این حق را معنایی جدید از حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی جامعه می‌دانند که ماده ۲۷ (بند ۱) اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن اشاره کرده است. (Marks, 1981, pp 44-448)

۳-۷- حق بر ارتباطات

حق بر ارتباطات^۵ زائیده پیشرفت در عرصه ارتباطات است. امروزه حق بر ارتباطات آزاد و عدم تبعیض در دسترسی به اطلاعات از جمله لوازم دموکراسی به حساب می‌آیند. کمیسیون بین‌المللی بررسی مسائل ارتباطات در گزارش خود این حق را واجد جنبه‌های فردی و جمعی دانسته

1. Stockholm Declaration of the United Nations Conference on the Human Environment (1972)
2. The Rio De Janeiro Declaration on Environment and Development (1992)
3. The Right to the Common Heritage of Mankind
4. Declaration of Principles Governing the Sea-Bed (1970)
5. The Right to Communication

است (Ibid, pp 448-449). به این معنا که ارتباطات زندگی بشری را متحول کرده و از این رهگذر منافع جمعی و سازمانی به وجود آورده است و دولت‌ها مکلفند برای رسیدن به جامعه پیشرفته و ایجاد توسعه، حق بر ارتباطات را به رسمیت بشناسند و زمینه‌های تأمین آن را فراهم آورند. مدافعان حق بر ارتباطات به مثابه حقی از حق‌های نسل سوم، این ادعا را نمی‌پذیرند که حق یادشده همان حق بر آزادی بیان و حق برخورداری از اطلاعات در نسل اول حق‌هاست. آنان بر این باورند که این حق دارای وجهی ایجابی است و دولت‌ها را مکلف می‌کند ادعای صاحبان حق را تأمین کنند؛ حال آنکه حق بر آزادی بیان دارای وجهی سلبی است. نمی‌توان انکار کرد که فناوری ارتباطات حق بر آزادی بیان را تقویت می‌کند، اما ادعا بر این است که ارتباطات چیزی بیش از آزادی بیان است. (Binder and McIver, 2002, p 12)

در کنفرانس جنبش عدم تعهد در باندونگ (۱۹۹۵)^۱ و کنفرانس اتحادیه بین‌المللی مخابرات (۱۹۶۵) بر حق بر ارتباطات به منزله مصداقی از حق نسل سوم تأکید شده است (Ibid).

۳-۸- حق بر کمک‌های بشردوستانه

حق بر کمک‌های بشردوستانه^۲ به حق همه گروه‌های بشری بر دریافت کمک از جامعه بین‌المللی تعریف شده است که در حوادث طبیعی یا غیرطبیعی ضرورت می‌یابد. کنوانسیون ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی آن تعهد به کمک‌های بشردوستانه را بر دوش دولت‌ها و جامعه بین‌المللی گذارده‌اند (Marks, 1981, pp449-450). توضیح اینکه دولت‌ها مکلفند به افراد متبوع خود که در اثر سوانح و بلایای طبیعی دچار آسیب و خسارت شده‌اند کمک کنند. افزون بر تکلیف پیش گفته، هر یک از نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و نیز کشورهای دیگر مکلفند در صورت بروز چنین حوادثی به یاری آسیب‌دیدگان بشتابند. برخی در حمایت از حق بر کمک‌های بشردوستانه تا بدانجا پیش رفته‌اند که آن را با استناد به ماده ۵۳ کنوانسیون معاهدات وین (۱۹۶۹)، قاعده آمره دانسته و از این رو هرگونه توافق یا سند بین‌المللی مغایر با آن را فاقد اعتبار حقوقی می‌دانند. از منظر مدافعان حق نسل سوم، حق بر کمک‌های بشردوستانه بر اصل اخلاقی همبستگی بنا شده و اعتقاد مدافعان بر این است که جامعه جهانی باید در این زمینه اسناد بین‌المللی مربوط را تدوین کند (وکیل و عسکری، ۱۳۸۳، صص ۴-۷۳).

1. Bandung Conference

2. The Right to International Humanitarian Assistance

اینک، پس از اشاره اجمالی به معنا، پیشینه و مصداق حق نسل سوم، به دلایل طرفداران این حق و ارزیابی آنها می‌پردازیم.

۴- جایگاه نظری

مقوله جدید حق نسل سوم که تعبیری دیگر برای حق جمعی است، از هنگام مطرح شدن از سوی واساک تاکنون، موافقان و مخالفانی داشته که هر یک انگشت تأکید بر وجه متفاوتی از این مفهوم نهاده است. در بُن دیدگاه‌های مطرح شده می‌توان جدال میان فردگرایی و جمع‌گرایی فلسفی را آشکارا ملاحظه کرد. در حقیقت، عمده مدافعان مفهوم حق نسل سوم جمع‌گرایان هستند که به جد از آن دفاع می‌کنند.

جمع‌گرایی عنوانی کلی برای حمایت از مفهوم و نظریه‌ای است که بر مبنای آن می‌توان از ادعاهای گروه، از آن جهت که گروه است، همانند ادعاهای فرد، در قالب حق حمایت کرد. در واقع، جمع‌گرایان تلاش می‌کنند از طریق شبیه‌سازی گروه به فرد از مفهوم حق نسل سوم دفاع کنند. به نظر ایشان، نمی‌توان با این استدلال که گروه فاقد ویژگی‌های فرد است آن را از حق محروم کرد؛ بلکه آنان بر وجود حق جمعی به شکلی مستقل از حق فردی اصرار می‌ورزند و انتساب حق را تنها و منحصرأ به فرد بی‌معنا می‌دانند (Newman, 2007, p 225). بر این اساس، جمع‌گرایی در دفاع از حق نسل سوم به شکل‌های گوناگون متجلی شده است؛ با این حال نقطه مشترک همه آنها این است که حق بهترین ابزار برای حمایت از ادعاهای گروهی و فراهم آوردن ضمانت اجرا برای آن ادعاهاست (Kukathas, 2009, p 289). نتیجه دیگر استدلال جمع‌گرایان پذیرش حق جمعی به طور مستقل از حق‌های نسل اول و دوم است.

جمع‌گرایان در مقابل رویکردهای فردگرایانه قرار دارند که تنها بر ماهیت فردی حق‌ها تأکید می‌کنند. فردگرایی در این زمینه، عنوانی کلی برای حمایت از حق فردی در رویارویی با ادعای حق جمعی است. پیروان فردگرایی در مواجهه با مفهوم حق نسل سوم رویکردی واحد اتخاذ نکرده‌اند. دو رویکرد در این میان حائز اهمیت‌اند. نخست، رویکرد شک‌گرایانه به مفهوم حق نسل سوم است که به جد با مفهوم حق نسل سوم و آراء و نظریات مرتبط مخالفت می‌کند. از این دیدگاه، حق ابزاری برای حمایت از فرد در مقابل تهاجم و تجاوز جامعه، گروه و حکومت است (Jones, 1999, p 81). رویکرد شک‌گرا - که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و اسناد اولیه سازمان ملل متحد، رویکرد غالب بوده است - همواره فرد را محور و مبنای حق می‌داند. دوم، رویکرد

تقلیل گراست که ضمن موجه دانستن مفهوم حق نسل سوم، آن را به حق اعضای گروه تقلیل می‌دهد. این رویکرد، متأثر از جنبش‌های ضد استعماری، تلاش می‌کند راهی جدید، به ظاهر میانه و آشتی‌جویانه برای خروج از دوگانه فردگرایی/جمع‌گرایی بیاید که در برهه‌های مختلف یکی بر دیگری غلبه یافته است. از این منظر، که گاه رویکرد حق جمعی اشتقاقی^۱ نیز نامیده می‌شود، گروه هویتی واقعی و مستقل از اعضای خود ندارد و حق گروهی حق منتسب به اعضای گروه است (Kukathas, 2009, p 292-Kramer, 1998, p 51). بر این اساس، حق نسل سوم از حق‌های نسل اول و دوم مستقل و متمایز نیست و همان‌گونه که نسل اول حق موجه است، می‌توان به نحو موجه از حق نسل سوم نیز دفاع کرد. در این نوشتار صرفاً بحث آن است که عنوان «حق» بر حق‌های مورد ادعای نسل سوم صادق است یا خیر. لذا بحث‌ها و نظریات متعددی که پیرامون حقوق بشر بودن یا نبودن این حق‌ها مطرح شده، فرع بر موضوع این نوشتار هستند که در اینجا بدانها نمی‌پردازیم (برای مطالعه بیشتر نک: انصاری، ۱۳۹۱، ص ۲۰۸).

در ادامه بحث به شرح و نقد برخی نظریه‌های (جمع‌گرای) مدافع حق نسل سوم می‌پردازیم. در این خصوص به ترتیب نظریه‌های مالکیت اشتراکی، صلاحیت، ملازمه حق و تکلیف، قید موجه، شخص بودن، منفعت جمعی و حمایت بیرونی/محدودیت درونی را به میان آورده و ارزیابی خواهیم کرد. پیش از آن، گفتنی است اعلام رسمی مصداق‌هایی از حق نسل سوم در برخی اسناد بین‌المللی مانع از آن نیست که قابلیت توجیه و دفاع‌پذیری آنها را بررسی نماییم.^۲

۴-۱- نظریه مالکیت اشتراکی

برخی از طرفداران حق نسل سوم، با تمسک به نظریه مالکیت اشتراکی^۳ مارکس، حق مالکیت جمعی بر ابزار تولید را گواهی بر دفاع از حق‌های جمعی می‌دانند. ایشان از یک سو رویکرد شک‌گرایانه کارل مارکس به حق را نفی می‌کنند و از دیگر سو نقد او بر رویکرد فردگرایانه به حق را می‌پذیرند. از این منظر، مارکس به طور مشخص نمی‌خواهد حق را در جامعه اشتراکی^۴ انکار

1. Derivative Collective Rights

۲. برای بحث از ضرورت اتخاذ «رویکرد فعال» در برابر حق‌های مندرج در اسناد بین‌المللی و در نتیجه، ارائه نظریه‌ای مناسب به مثابه معیار گزینش آن حق‌ها، نک: محمد راسخ، «تئوری حق و حقوق بشر بین‌الملل»، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۸۴، شماره ۴۱، ص ۱۱ به بعد، به ویژه مقدمه.

3. Communism

4. Communist Society

کند. بلکه هدف او به چالش کشیدن برداشت فردگرایانه از حق است. از این رو می‌توان نظریات مارکس را پایه و مبنایی برای پذیرش حق جمعی، در مقابل حق فردی، دانست. دغدغه این گروه آن نیست که حق جمعی بر حق فردی رجحان دارد یا بالعکس، بلکه تنها در صدد اثبات حق جمعی با تکیه بر آراء و اندیشه‌های کارل مارکس در باب حق هستند (corlett, 2009, p 165).

با این حال با توجه به پیچیدگی‌های نظریه‌های مارکس، دشوار بتوان گفت هدف او تنها نفی حق فردی بوده است. از یک سو نفی حق فردی از جانب مارکس به معنای تأیید حق جمعی، به معنایی که موافقان حق جمعی در حال حاضر از آن افاده می‌کنند، نیست. از دیگر سو می‌توان گفت مخالفت مارکس اساساً با مفهوم حق بوده است، نه صرفاً حق فردی. دستگاه نظری او نافی نظام مفهومی حق، خواه فردی یا جمعی است که صرفاً پوسته و لایه‌ای است بر نظام تولید و سلطه بر ابزار آن.

۴-۲- نظریه صلاحیت

ادعای این نظریه آن است که الف صاحب حق است، اگر صلاحیت^۱ صاحب حق شدن را داشته باشد. صلاحیت در این ادعا نکته‌ای کلیدی است. برای آنکه الف صاحب حق بشود باید صلاحیت و اهلیت برخوردار از حق را داشته باشد. برخی از طرفداران حق جمعی با استناد به این نظریه بر آنند که جمع و گروه از آن حیث که صلاحیت اتخاذ تصمیم به نمایندگی و البته مستقل از اعضای خود را دارد، صلاحیت صاحب حق جمعی شدن را دارد. تأکید بر هویت مستقل گروه از اعضای خود، از یک سو و انسجام و وحدت ارگانیک گروه از دیگر سو گروه را بیش از پیش به فرد انسانی نزدیک می‌کند. از این رو گروه نیز همچون فرد انسان صلاحیت برخوردار از حق را دارد (Green, 2009, pp 158-159).

با این حال، نخست باید گفت به رغم آنکه گروه می‌تواند به طور مستقل تصمیم‌گیری کند، امکان تصمیم‌گیری مستقل به معنای وجود یکسان گروه و فرد نیست. نکته مهم آن است که صلاحیت گروه، به مثابه شخصی مصنوعی و حقوقی به آن اعطا شده است. برخی در این خصوص تا بدانجا پیش رفته‌اند که گروه را به اعضای آن فرو کاسته و ادعاهای مربوط به گروه را ادعاهای اعضای آن قلمداد کرده (Kramer, 1998, p 53)، از این رو ادعاهای گروه را به حق‌های نسل اول و دوم ترجمه کرده‌اند.

دوم، صلاحیت تصمیم‌گیری مستقل نیست که منشأ دارا شدن حق است، بلکه کاملاً بر عکس صلاحیت تصمیم‌گیری مستقل است که برخاسته از دارا بودن حق می‌باشد، ادعایی که خود نیازمند نظریه‌موجه‌ساز است. بنابراین، مسئله دارا شدن حق همچنان مبهم و حل نشده باقی می‌ماند. سوم، پیداست صاحب حق بودن قابل تفکیک از اعمال حق است. کاملاً ممکن است حق را شخصی غیر از صاحب آن اعمال کند. از این رو، می‌توان گفت جمع یا گروه صاحب حق جمعی نیست، بلکه حقوق اعضا به وسیله آن اعمال می‌شود (Green, 2009, p 164).

۴-۳- نظریه ملازمه حق و تکلیف

برخی از مدافعان حق جمعی، با تمسک به اصل تلازم^۱ حق و تکلیف بر این باورند که پاره‌ای تکالیف مانند تکلیف به پرداخت مالیات یا تکالیف مقرر در قانون مجازات را نمی‌توان ملازم حق فردی دانست. از این رو، باید گفت ملازم این تکالیف حق‌های جمعی هستند (Kramer, 1998, p 59). برخلاف نظریه پیشین، این نظریه برای موجه ساختن حق جمعی به جای تعیین صاحبان حق به تحلیل مفهوم حق روی می‌آورد.

باری، گفتنی است «تکلیف» مشترکی لفظی در حوزه‌های گوناگون حقوق، اخلاق، سیاست، دین، آداب و رسوم و مانند آنهاست که پیش و بیش از هر چیز لازم است معنای دقیق این لفظ در بافت و زمینه‌ای که به کار رفته است مشخص شود. مهم‌تر اینکه تکلیف در همه حوزه‌های یادشده همواره ملازم با حق نیست. تکالیف اخلاقی یا تکالیف برآمده از نزاکت به هیچ روی موجد «حق» به معنای دقیق کلمه برای کسی نیست. در خصوص مثال‌هایی که نظریه حاضر پیش نهاده است، باید گفت تکلیف پرداخت مالیات بنا بر اصل تکلیفی بر دوش افراد است و نیز تکلیف اعمال مجازات در واقع به «صلاحیت تکلیفی» حکومت اشاره دارد که اساساً امری خارج از قلمرو مفهوم حق و تکلیف به معنای دقیق کلمه است. بر این اساس، حتی اگر بپذیریم جمع از آن جهت که جمع است واجد تکلیف است، این امر بدان معنا نیست که این جمع صاحب حق نیز می‌شود، هر چند تکلیف جمعی نیز به نوبه خود مفهومی مبهم است. به هر روی، ادعای حق برای جمع یا گروه در جای خود نیازمند دلیل یا دلایل پذیرفتنی است و نمی‌توان اثبات آن را به مفهومی مبهم و مشترک میان حوزه‌های مختلف هنجاری (یعنی مفهوم تکلیف) احاله کرد.

۴-۴- نظریه قید موجه

بر اساس نظریه قید موجه^۱ یک شخص حق دارد اگر و تنها اگر صاحب حق ویژگی‌ای داشته باشد که وضع قید و تکلیف بر دیگران را توجیه کند. از این منظر، هر فرد یا گروهی می‌تواند صاحب حق باشد و وضع هرگونه محدودیت بر صاحبان حق موضوعی ماهوی و نه تحلیلی است (Rainbolt, 2006, p 118) در نتیجه، گروه از حیث تحلیلی می‌تواند صاحب حق بشود، ولی اصول ماهوی نظام حقوقی می‌توانند اعطای حق به گروه را محدود کنند (Ibid, pp 198-199) پیداست نظریه قید موجه در حقیقت اعطا یا عدم اعطای حق به گروه را به اصول ماهوی موجود در نظام حقوقی احاله می‌کند. مسئله اما این است که اصول یادشده به چه دلیل و بر چه اساسی چنین حقی را اعطا می‌کنند. از این رو، نظریه قید موجه در واقع ادعایی ماهوی در باب حق گروهی ارائه نکرده و مسئله پیش گفته را حل نشده رها کرده است. افزون بر این، این ادعا که گروه از لحاظ تحلیلی می‌تواند صاحب حق شود نیز ادعایی بیش نیست؛ گذشته از آنکه تحلیل حق در نهایت از نظریه ماهوی موجه‌ساز آن جدا نیست (راسخ، ۱۳۸۸).

۴-۵- نظریه شخص بودن

برخی طرفداران حق نسل سوم شخص بودن را عنصر لازم برای حق می‌دانند. با این حال آنان با فردگرایی در حوزه ارزش مخالف‌اند (Vincent, 2009, p 229) و از این رو حق را مفهومی جمعی دانسته و تلاش می‌کنند شخص بودن را به گونه‌ای تبیین کنند که هویت‌هایی غیر از افراد انسانی را نیز در بر گیرد. در این خصوص، طرفداران این نظریه به زمینه تاریخی مفهوم شخص بودن توسل جسته‌اند. از نظر تاریخی، در حقوق رم، پرسونا^۲ (شخصیت) به هر هویتی اطلاق می‌شد که می‌توانست طرف دعوا واقع شود. از این رو استدلال این است که گروه یا دولت نیز می‌تواند شخص باشد، چون می‌تواند طرف دعوا واقع شود (Ibid). البته، این دسته از نظریه‌پردازان به تفاوت میان جمع^۳ و فرد از حیث فاعل اخلاقی بودن فرد اذعان دارند، اما این تفاوت را موجب انکار حق برای گروه نمی‌دانند (Graham, 2009, p 16). مشکل دقیقاً از «فاعلیت اخلاقی» آغاز می‌شود. هویتی فاعل اخلاقی است که - خود او و نه موجودی دیگر از

1. Justified Constraint View
2. Persona
3. Collectivity

جانب او - قدرت درک خوبی و بدی یا مطلوبیت و عدم مطلوبیت امور را داشته باشد و بتواند بر آن اساس یکی از شقوق قابل تصور در تصمیم‌گیری‌های هنجاری را برگزیند. این ویژگی در مرکز مفهوم شخص بودن قرار دارد و مهم‌ترین جزء تشکیل‌دهنده آن است؛ چرا که شخص بودن بر مبنای توانایی (حقیقی و نه مجازی) بر عهده گرفتن تکالیف و اعمال اختیارات استوار است. فقدان چنین توانایی‌ای - که تاکنون تنها در افراد انسانی یافت شده است - مانع بنیادینی بر سر راه شخص دانستن هویت‌های غیر فردی است و به سادگی نمی‌توان از کنار آن گذشت. بلی، ایرادی بر اطلاق شخص به گروه یا جمع از باب مجاز وارد نیست؛ به ویژه آنکه گروه مفهومی انتزاعی و اعتباری است که وجود واقعی ندارد.

نکته پیش‌گفته سبب شده است برخی با پیش‌نهادن نظریهٔ مجموعی شرکت^۱ حق جمعی را به حقوق اعضای گروه باز گردانند (French, 2009, p 7). آنان، با توجه دادن به این نکته که گروه متشکل از افراد است و افراد شخص و فاعل اخلاقی‌اند، حق جمعی را حق اعضای گروه می‌دانند (Mitnick, 2006, p6-Rainbolt, 2006, pp 195-209).

به تعبیر ایشان، حق جمعی از کرامت ذاتی انسان در زیست اجتماعی او حمایت می‌کند (شایگان، ۱۳۸۸، ص ۴۵، Corlett, 2009, p. 159, Triggs, 1998, pp. 144-145). شرکت فقط ردا و پوششی برای مجموعه‌ای از افراد است (French, 2009, p 7). بر این اساس، شخص بودن اعضای گروه برای توجیه شخص بودن گروه و حق جمعی کافی است. نیاز به گفتن نیست که نظریهٔ مجموعی شرکت در واقع حق گروه را به حق اعضاء فرو می‌کاهد (Mitnick, 2006, p 30 - Shahabuddin, 2007, p 173) و از این رو نمی‌توان آن را در زمرهٔ نظریه‌های اصیل حق جمعی قرار داد.

۴-۶- نظریهٔ منفعت جمعی

بر اساس این نظریه، حق منفعت تضمین شده است؛ یعنی منفعتی که ارزش حمایت شدن و وضع تکلیف بر دیگران را دارد (بیکس، ۱۳۸۹ ص ۳۵۹؛ والدرون، ۱۳۷۹، ص ۹۶). برخی طرفداران حق نسل سوم با تمسک به این نظریه از حق جمعی دفاع و آن را به «حق بر خیر جمعی»^۲ تعریف کرده‌اند. باری، مراد از منفعت در اینجا منفعت جمعی است که به تفصیل در نظریهٔ منفعت جوزف

1. Aggregate Theory of the Corporation

2. Right to a Collective good

رژ، فیلسوف حقوقی معاصر، آمده است. ادعای رز آن است که حق جمعی وجود دارد زیرا: ۱- منافع افراد بشر وضع تکلیف بر افراد دیگر را توجیه می‌کنند، ۲- مراد از منافع همان منافع افراد، به عنوان اعضای گروه، در خیر عمومی است که موجب تکلیف دیگران به فراهم آوردن این خیر و نیز حق آنان بر آن خیر است، ۳- منفعت هر یک از افراد به تنهایی برای وضع تکلیف یادشده بر دیگران کافی نیست (Raz, 1984a, p 53- Raz, 1986, p 208) برای نمونه، افراد جامعه، و نه یک فرد به تنهایی، منفعت جمعی بر هوای پاک دارند و بر این مبنا می‌توان تکلیف دولت به فراهم آوردن هوای پاک را توجیه کرد. در نتیجه، از آنجا که در این نظریه حق حد فاصل منفعت و تکلیف است (Ibid, 1984 b, pp 194-214)، افراد جامعه حق بر هوای پاک دارند.

«کالاهای مشارکتی»^۱ نیز تعبیری دیگر از نظریه حاضر است. برخی کالاها - مانند فرهنگ، دوستی و بازی - مشارکتی هستند، یعنی ارزشمندند به این دلیل که افراد بسیار از آن برخوردارند. در این گونه کالاها منفعت فردی وجود ندارد، چرا که اساساً فرد به مثابه فرد نمی‌تواند از آنها برخوردار شود (Newman, 2009, pp 58-59) اگر افراد را صاحب حق بر کالاهای مشارکتی بدانیم، آنها قادر به استیفای این حق نیستند و در دست آنان معنا و ارزش خود را از دست خواهد داد (Ibid, p 64).

رژ بر این باور است که منافع جمعی از حیث مفهومی با منفعت اعضای گروه در ارتباط است؛ اما این ارتباط به معنای فروکاستن منفعت جمعی به منفعت فردی اعضای گروه نیست. این دو منفعت ارتباطی غیرمستقیم دارند (Raz and Margalit, 2009, p 456). به تعبیر دقیق‌تر، موفقیت برنامه‌ها و سیاست‌های گروه در خدمت منفعت گروه و عدم موفقیت آنها موجب ضرر زدن به منفعت گروه است، بدون اینکه لازم باشد این امر را در قالب منافع فردی بیان کنیم. منفعت و ضرر یادشده به شکل غیرمستقیم به افراد باز می‌گردد، ولی از این حیث که عضو گروه هستند مستقیماً به آنان ربط می‌یابد (Ibid) از این رو، منفعت افراد در موفقیت گروه موجب حق بر تعیین سرنوشت گروه نیست، بلکه منفعت گروه به طور مستقل موجب چنین حقی است (Ibid) به این ترتیب، وی، بر خلاف نظریات پیشین، از بیم تقلیل‌گرایی، به صراحت شائبه فروکاستن حق جمعی به حق افراد عضو گروه را در نظریه منفعت جمعی رد می‌کند (Miller, 2009, p 431).

جمع‌گرایان این ایراد را به نظریه رژ وارد کرده‌اند که منفعت جمعی را به خیر عمومی محدود کرده است. (Raz and Margalit, 2009, p 176). افزون بر این، نظریه منفعت جمعی

در حقیقت تکلیف برآمده از منفعت جمعی را همان تکلیف ملازم با حق می‌گیرد، حال آنکه همان‌گونه که پیشتر آمد، هر تکلیفی لزوماً به معنای تکلیف ملازم با حق نیست. در ادبیات سیاسی و حقوق عمومی از همه صلاحیت‌های تکلیفی حکومت با عنوان تکلیف یاد می‌شود. همچنین در ادبیات عمومی چه بسا به وظایف و تعهدات برآمده از اخلاق و نزاکت با عنوان تکلیف اشاره می‌شود. اما هیچ‌یک از این موارد در معنای دقیق تکلیف ملازم با حق نیست. به هر حال، به نظر می‌رسد این نظریه بیش از هر چیز دل‌مشغول‌تأمین و تضمین منافع جمعی است، امری که معلوم نیست لزوماً منتج حق باشد (برای نمونه، نک. Caslas, 2006, p 53).

۴-۷- حمایت بیرونی / محدودیت درونی

برخی نظریه‌پردازان آزادی‌خواه، در واکنش به رویکرد تقلیل‌گرا، بر این باورند که می‌توانند نظریه‌ای در حمایت از حق جمعی به دست دهند، بدون اینکه لازم باشد حق جمعی را به حق فردی فروکاست یا آزادی‌های فردی را در پای آن قربانی کرد (Teson, 1998, pp 132-133). این نظریه به طور جدی از سوی ویل کیملیکا مطرح شده است. وی خواستار نوعی بازنگری در آراء و اندیشه‌های فردگرا در رویارویی با مفهوم حق نسل سوم است. به گمان کیملیکا، از یک سو نمی‌توان این حق‌ها را نادیده گرفت و از دیگر سو، نمی‌توان آنها را هم‌ردیف و همانند حق‌های فردی دانست. در این خصوص، وی ابتدا عبارت «حق متمایز گروه»^۱ را به جای واژه «حق جمعی»^۲ که به گمان او مفهومی ناهمگن و موسع است پیش می‌نهد (Kymlicka, 1995, p 35). سپس دو گونه ادعای گروه را از هم تفکیک می‌کند: ۱- ادعای گروه در مقابل اعضای خود (محدودیت درونی)^۳ و ۲- ادعای گروه در مقابل جامعه (حمایت بیرونی)^۴. این ادعاها همان حق‌های گروهی هستند که به حفظ ثبات گروه و اجتماعات در مقابل خواسته‌های اعضای جامعه، از یک سو، و جامعه بزرگ‌تر، از دیگر سو، کمک می‌کنند. دولت‌ها باید ادعاهای گروه‌ها و اقلیت‌ها را به رسمیت بشناسند (حمایت بیرونی) و این لازمه برقراری عدالت دموکراتیک است (Kymlicka, 2009, p 470).

1. Group-Differentiated Rights
2. Collective Rights
3. Internal Restrictions
4. External Protections

گفتنی است حمایت‌های بیرونی به معنای حمایت از هویت و موجودیت گروه در مقابل تصمیم‌گیری‌های جامعه بزرگ‌تر است، مانند اعطای حق بر زبان یا نمایندگی به گروه‌ها و اجتماعات. در این معنا، حمایت بیرونی جامعه بزرگ‌تر از ادعاهای گروه منافاتی با حقوق و آزادی‌های فردی اعضای گروه ندارد، حتی ممکن است موجب ارتقای این حقوق و آزادی‌ها نیز بشود (Kymlicka, 1995, pp 36-39).

در بحث از اعمال حق‌های جمعی، کیملیکا بر این باور است که هم اعضای گروه و هم دولتی که این گروه اکثریت آن را تشکیل می‌دهد می‌توانند حق‌های متمایز گروه را اعمال کنند. بنابراین، اعمال‌کننده حق‌های مورد نظر کیملیکا حسب مورد و بنا بر ماهیت حق مورد بحث متفاوت است. برای نمونه، دسته یا قبیله از جهت گروه و جمع بودنش واجد حق بر شکار و صید است. اما، محدود کردن حق یکی از افراد آن قبیله بر صید یا شکار به معنای نفی حق قبیله نیست (Ibid, pp 44-45). در این نظریه، حق‌های متمایز گروه که دولت باید از آنها حمایت کند منحصر به حق بر خودمختاری^۱، حق بر نمایندگی^۲ و حق بر چندقومیتی بودن^۳ است (Ibid, p 27 و اصالت، ۱۳۸۹، صص ۸۰-۷۷).

محدودیت‌های درونی اما ممکن است مورد سوء استفاده جمع یا گروه قرار گیرد و در جهت محدود کردن آزادی‌های بنیادین اعضای گروه اعمال شوند. اعضای گروه باید الزاماتی را رعایت کنند، اما این نباید به محدود کردن آزادی‌های مدنی و سیاسی آنان بینجامد (kymlicka, 2009, p 470). کیملیکا حق‌هایی را که در جهت محدود کردن آزادی افراد و اعضای گروه اعمال می‌شوند «حق‌های بد»^۴ می‌نامد که دولت باید به منظور مقابله و مخالفت با آنها مداخله کند (Ibid, p 469). به این ترتیب، می‌توان از هم‌نشینی حق جمعی و حق فردی به جای خصومت میان آنها سخن گفت.

کیملیکا در معرفی مفهوم جمع و گروه موفق بوده است، اما، به‌رغم تلاش فراوان، حق را برای گروه فرض می‌گیرد و برای آن استدلال مستحکمی پیش نمی‌نهد. افزون بر این، آنچه که طرفداران نظریه حاضر از آن بحث می‌کنند همانا صلاحیت‌های مختلف یک جمع یا گروه است، از آن جهت که جمع یا گروه است و می‌توان به آسانی و روشنی از آن به منزله اختیار و

-
1. Self-Government Rights
 2. Representation Rights
 3. Poly-Ethnic Rights
 4. Bad Rights

اقتدار جمع یا گروه با عناوینی همچون اختیارات سیاست گذاری، یا صلاحیت تکلیفی (تقنینی یا اجرایی) قدرت مرکزی و اداره کننده جمع یاد کرد (Teson, 1998, p 5)

تا کنون، نظریه‌های پشتیبان حق نسل سوم در قالب حق جمعی یا گروهی را مطرح و ارزیابی کردیم. با این حال، گفتنی است گروه و جمع، به ویژه جامعه سیاسی، از آن جهت که گروه و جمع است دارای منافع و مصالحی است که بدون تأمین و تضمین آنها اصل آن به خطر می‌افتد (راسخ و بیات، ۱۳۹۰، صص ۹۳ به بعد). از این رو، اگر نمی‌توان در قالب مفهوم حق از آن منافع و مصالح سخن گفت، باید پرسید چه رویکرد جایگزین موجهی را می‌توان پیش نهاد؟

۵- رویکرد جایگزین

چنانکه گفته آمد، از منافع و مصالح جمعی می‌توان و باید با عنوان صلاحیت‌های قدرت مرکزی جمع یا گروه سخن گفت. در این خصوص، فرناندو تسون، نظریه‌پرداز حقوق بین‌الملل، مفهوم سیاست اجتماعی گروه^۱ را به میان آورده است. وی نه تنها نظریه حمایت بیرونی و محدودیت درونی کیملیکا را به چالش می‌گیرد، بلکه هیچ نظریه دیگری را در این خصوص نمی‌پذیرد.

از دید تسون، حق در عبارت «حق جمعی» همانند مفهوم حق در عبارت «حق فردی» نیست، گذشته از آنکه در بسیاری از موارد حق جمعی به حق افراد عضو گروه ختم می‌شود. آنچه حق جمعی نامیده می‌شود در واقع سیاست‌های اجتماعی گروه است که در شرایطی حتی ممکن است بر حقوق فردی غلبه یابد.

تسون، در دفاع از ادعای خود، به تعریف رونالد دورکین، فیلسوف حقوقی معاصر، از حق تأسی می‌جوید. بر این اساس، وقتی می‌گوییم الف حق بر x دارد یعنی الف دلیلی اخلاقی برای استیفا یا تمتع از x دارد که بر منفعت اجتماعی یا دیگر اهداف جمعی غلبه می‌یابد (Dworkin, 1978, PP 90-100). به دیگر سخن، هنگامی می‌توان یک ادعا را حق نامید که ارزش آن بر دیگر ملاحظات و به طور خاص رفاه عمومی^۲ حاکم شود. به باور تسون، با پذیرش این برداشت از حق دیگر نمی‌توان ادعاهایی را که بر حق فردی حاکم می‌شود «حق» نامید. برای نمونه، حق فرد بر آزادی بیان تا آنجا معتبر است که با امنیت جمعی سازگار باشد. اکنون، با توجه به

1. Aggregative Social Policy

2. General Welfare

تعریف حق، نمی‌توان و نباید گفت چون امنیت جمعی بر حق بر آزادی بیان غلبه کرده است، پس جمع حق بر امنیت دارد. در اینجا باید گفت وزن ارزشی حق بر آزادی بیان بر وزن امنیت جمعی، به مثابه یک سیاست اجتماعی گروه، غلبه نکرده است (Teson, 1998, p 134). تسون ادعاهای حق بنیاد را امری قابل توزیع میان افراد و، از این رو، غیر جمعی و ادعاهای سیاست بنیاد (مبتنی بر سیاست اجتماعی گروه) را امری غیر قابل توزیع میان افراد و، از این رو، جمعی می‌داند. بر این اساس، آنچه زیر عنوان حق جمعی یا گروهی مطرح می‌شود در حقیقت مصداقی از سیاست اجتماعی گروه است که گاه بر حق یا حقوق فردی غالب می‌شود. در نتیجه، واژه «حق» در عبارت «حق جمعی» مجازاً به کار برده شده است (Ibid, p 136)

نتیجه

چنانکه گفته آمد، بکارگیری مفهوم حق نسل سوم (حق جمعی یا گروهی) بیشتر برخاسته از واقعیات سیاسی و اجتماعی جامعه جهانی بوده که از همان آغاز با پرسش‌های جدی روبه‌رو شده است. مباحث مربوط به این حق بسیار پراکنده و ناهمگن‌اند. علت این امر تا اندازه‌ای به گوناگونی مصداق‌های ادعایی این حق باز می‌گردد. بر این اساس، نظریه‌های موجه‌ساز حق نسل سوم نیز گوناگون بوده‌اند.

همان‌گونه که در نقد و ارزیابی نظریه‌های مدافع حق نسل سوم یا حق جمعی/گروهی آمد، پیداست این نظریه‌ها به دلایل گوناگون منطقی و ماهوی ناموجه‌اند. برخی از آنها پاره‌ای مفاهیم مبهم، مانند مفاهیم مارکسیستی را مبنای بحث قراردادده که کمکی به مدعای‌شان نمی‌کند، بل آن را در ابهام بیشتری فرو می‌برد. برخی دیگر بحث خود را بر پیش‌فرض‌هایی مانند تلازم تکلیف و حق بنا می‌کنند و دلیلی برای آن ارائه نمی‌دهند. پاره‌ای از نظریه‌ها شماری از مفاهیم مجاور و مشابه را - مانند وظایف اخلاقی، صلاحیت تکلیفی حکومت، تعهدات اجتماعی و تکلیف در مقابل حق - بر هم می‌آمیزند. همچنان، برخی از آنها ادعاهایی محض پیش می‌نهند، مانند امکان تحلیلی دارا شدن حق برای گروه، و استدلالی در پشتیبانی از آنها به میان نمی‌آورند یا اساساً بحث را به حوزه‌ای دیگر، مانند اصول ماهوی قانون، احاله می‌دهند. همچنان پاره‌ای دیگر از آنها حق جمعی را به حق‌های فردی فرو می‌کاهند. مهم‌ترین ادعا در این زمینه ادعای شخصیت برای جمع بوده است که در حد ادعا باقی مانده و، ضمن ساده‌انگاری در باب ملاک شخص بودن، از تفکیک شخص حقیقی و مجازی غافل مانده است.

باری، در جای خود نشان داده شده که «فاعلیت اخلاقی» در مرکز شخص بودن قرار دارد و شخص بودن روی دیگر سکه حق و تکلیف داشتن است. اما حق و تکلیف در کارند تا از «گوهر» وجودی هویت‌هایی حمایت کنند که توانایی تشخیص خوب و بد را دارند و می‌توانند از میان گزینه‌های موجود یکی را برگزینند (راسخ، ۱۳۸۸، ص ۳۸۴ به بعد؛ راسخ، زیر چاپ، Steiner, 1994). این امر به طور جدی مفهوم حق را به مفهومی اساساً فردی نزدیک می‌کند (راسخ، ۱۳۸۸؛ Mitnick, 2006, p 26). از این رو، بدون ارائه یک نظریه همگرا و موجه در باب حق نمی‌توان حقی را برای هویت یا هویت‌های غیر فردی اثبات کرد. به دیگر سخن، گفتنی است در بحث از حق دست کم با چهار پرسش بنیادین و در هم تنیده روبه‌رو هستیم: ۱- «معنای یک ادعای حق مدار چیست؟ ۲- «چه ادعاهایی» را می‌توان در قالب حق پیش نهاد؟ ۳- «کدام هویت» و موجود است که می‌تواند چنین ادعاهایی را زیر عنوان حق مطرح کند؟ ۴- «چرا» ادعاهای یادشده از سوی هویت و موجود ادعایی قابل طرح‌اند؟ پاسخ تفصیلی و روشن به هر یک از این پرسش‌ها به گونه‌ای نیازمند به میان آوردن سه پرسش دیگر است. به دیگر سخن، مشخص کردن معنا و مصداق ادعاهای قابل طرح زیر عنوان حق بدون پرداختن به چرایی و هدف حق تقریباً ممکن نیست، حال آنکه تعیین آن ادعاها و بیان چرایی‌شان و امدار مشخص کردن هویت‌هایی است که می‌توانند و باید به آن ادعاها تمسک جویند (راسخ، ۱۳۸۸؛ Kamenka, 1988, p 127). برای نمونه، اگر از یکی از مصداق‌های حق پرسیده شود، می‌توان حق بر آزادی بیان را پیش نهاد. اما به درستی می‌توان پرسید معنای این حق چیست؟ گفته می‌شود یعنی صاحب حق تکلیفی به عدم بیان ذهن و ضمیر خود نداشته باشد. سپس پرسیده می‌شود: چرا چنین حقی؟ در پاسخ گفته می‌شود چون آزادی بیان یکی از اقتضائات شخص بودن است و از ارزش ذاتی هویت صاحب حق حمایت می‌کند (برای نمونه، نک Rainbolt, 2006, p 208) اما بلافاصله باید پرسید چه هویتی شخص است و چرا؟ این سیر شبکه‌ای و در هم تنیده را همچنان می‌توان ادامه داد. مهم آنکه تبیین و نقد نظریه‌های حق جمعی نشانگر آن است که آنها چندان توفیقی در ارائه چنین نظام مفهومی و ماهوی نداشته‌اند. با این همه، نظریه‌های حق جمعی (حق نسل سوم) به درستی بر جایگاه و اهمیت منفعت و مصلحت جمع از آن جهت که جمع است انگشت تأکید نهاده‌اند. بی‌تردید، اموری وجود دارند که به کیان هر جمع و گروه، به ویژه جامعه سیاسی که مهم‌ترین تجلی حیات جمعی است، مربوط می‌شوند. به دیگر سخن، فراهم نبودن آن امور، مانند نظم و امنیت گروهی، اصل وجود زندگی

جمعی را به خطر می‌اندازند یا نقص مهمی در آن ایجاد می‌کند. بر این اساس، گروه، در مقام گروه، در مقابل اعضای خود یا در برابر گروهی بزرگتر (دولت ملی یا جامعه بین‌المللی) ادعاهایی را مطرح می‌کند.^۱ امور یادشده قابل تقلیل به منفعت و مصلحت فردی نیستند و چه بسا منفعت فرد در گروه نقض آنها باشد (راسخ و بیات، ۱۳۹۰). همچنین، بدون شک باید راه و روشی برای تأمین و حفظ منافع و مصالح جمعی جست، اما این مهم با استفاده از مفهوم حق میسر نیست. زیرا، نظام مفهومی و نظری لازم و موجه برای تمسک به مفهوم حق به منظور حفظ و تأمین منافع جمعی منطقیاً قابل ارائه نیست. افزون بر این، بسط مفهوم حق تا آنجا که حمایت از منافع جمعی را هم در بر گیرد نتیجه‌ای جز خالی کردن آن از معنا و بی‌حاصل نمودن کاربرد آن ندارد (Donnelly, 2003). منفعت و مصلحت جمعی را باید با مفهوم و روشی متناسب با خود مطرح و تأمین کرد. این مفهوم و روش دو نقطه مشترک با حق دارند: «اقتضای عدالت بودن» و «نیاز به اعمال اقتدار سیاسی». حفظ کیان جمع (مصلحت عمومی) همانند حفظ گوهر فرد (حق فردی) لازمه عدالت است و حکومت که باید به فضیلت عدالت آراسته باشد باید در فراهم آوردن آنها نقش اصلی را ایفا کند. اما توسل به مفهوم و نهاد حق برای حفظ و تأمین منافع جمعی نه معنادار است و نه عملی. تأمین و حفظ منافع جمعی از جمله صلاحیت‌های حداقلی تکلیفی حکومت‌هاست (برای نمونه، نک. Teson, 1998, pp151-152) که ضمن لزوم اعمال آن صلاحیت‌ها باید هنر ایجاد موازنه میان کیان جمع و گوهر فرد را نیز بیاموزند.^۲

۱. مصداق‌های حق نسل سوم، که پیشتر به میان آمدند، قابل دسته‌بندی کلی‌تر در قالب طبقه‌بندی بالاست. ۲. برای مطالعه دیدگاهی متفاوت، «دستگاه نظری» و نه «هنر» ایجاد توازن، نک.: مهناز بیات کمیتکی، مطالعه نظری نسبت حقوق فردی و مصالح جمعی، رساله دکتری، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی تهران، ۱۳۹۰.

منابع

فارسی

- اصالت، مطهره (۱۳۸۹)، مفهوم حق نسل سوم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.
- افتخار جهرمی، گودرز (۱۳۸۸)، «حقوق بشر، محیط زیست و توسعه پایدار»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۵۰.
- انصاری، باقر (۱۳۹۱)، «نقدهای مطرح علیه حقوق همبستگی و پاسخ به آنها»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۵۸.
- باکسی، آندرا (۱۳۸۳)، تحول حق توسعه، در سیمونیدس، جانوس، حقوق بشر: ابعاد نوین و چالش‌ها، ترجمه محمد علی شیرخانی، جلد اول.
- بیات کمیتکی، مهناز (۱۳۹۰)، مطالعه نظری نسبت حقوق فردی و مصالح جمعی، رساله دکتری، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.
- بیکس، برایان (۱۳۸۹)، فرهنگ نظریه حقوقی، ترجمه محمد راسخ و همکاران، تهران: نشر نی.
- تاموشات، کریستیان (۱۳۸۶)، حقوق بشر، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، تهران: میزان.
- دیمیتروویچ، و جین (۱۳۸۳)، حقوق بشر و صلح، در سیمونیدس، جانوس، حقوق بشر: ابعاد نوین و چالش‌ها، ترجمه محمد علی شیرخانی، جلد اول.
- راسخ، محمد (۱۳۸۴)، «تئوری حق و حقوق بشر بین‌الملل»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۱.
- راسخ، محمد (۱۳۸۸)، نظریه حق، در حقوق بشر در جهان معاصر، کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران، قم: آیین احمد، شماره ۱۱، چاپ اول.
- راسخ، محمد و بیات کمیتکی، مهناز (۱۳۹۰)، «مفهوم مصلحت عمومی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۵۶.
- راسخ، محمد (زیر چاپ)، «حق» یا ارزش حیات، مجله پژوهش حقوق.
- سنگوپتا، آرجون (۱۳۸۳)، «حق توسعه در نظریه و عمل»، ترجمه منوچهر توسلی، مجله حقوقی، شماره ۳۰.
- شایگان، فریده (۱۳۸۸)، حق توسعه، تهران: نشر گرایش.
- والدرون، جرمی (۱۳۷۹)، «فلسفه حق»، ترجمه محمد راسخ، نامه مفید، شماره ۲۱.
- وکیل، امیر ساعد و عسکری، پوریا (۱۳۸۳)، نسل سوم حقوق بشر (حقوق همبستگی)، تهران: مجد.

- Algan, B. (2004), "Rethinking 'Third Generation' Human Rights", *Ankara Law Review*, Vol. 1, No. 1.
- Binder, G. (1993), The Kaplan Lecture on Human Rights: The Case for Self-determination, 29 *Stanford Journal of International Law*.
- Casals N. T. (2006), *Group Rights as Human Rights (A Liberal Approach to Multiculturalism)*, USA: Springer, Vol 75.
- Corlett, A. J. (2009), *Race, Rights, and Justice*, USA: Springer.
- Dersso, S. A., "Peoples' Rights under the African Charter on Human and Peoples' Rights: Muchado about nothing?", *South African Institute for Advanced Constitutional, Public Human Rights and International Law*, Accessed on 2012/06/22 at: [http://www.saifac.org.za/docs/res_papers/RPS% 20 No.6.pdf](http://www.saifac.org.za/docs/res_papers/RPS%20No.6.pdf).
- Donnelly, J. (2003), "Hegemony and Settled Norms", in Lyons, G. M., Mayall, J. (eds.), *International Human Rights in the 21th Century: Protecting the Rights of Groups*, USA: Rowman and Little Field Publisher.
- Dworkin, R. (1978), *Taking Rights Seriously*, USA: Harvard University Press.
- Freeman, M. (2009), "Are There Collective Human Rights?", in P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- French, P. A. (2009), "The Corporation as a Moral Person" in P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- Graham, K. (2009), "The Moral Significance of Collective Entities", in P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- Green, L. (2009), "Two Views of Collective Rights", in P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- Jones, P. (1994), *Rights*, USA: Macmillan.
- Jones, P. (1999), "Human Rights, Group Rights, and Peoples' Rights", *Human Rights Quarterly*, Vol. 21, No.1.
- Kamenka, E. (1988), "Human Rights, Peoples' Rights", in J. Crawford (ed.), *The Rights of Peoples*, Oxford: Oxford University Press.
- Kramer, M. H. (1998), "Rights Without Trimmings", in M. Kramer, N. Simmonds and H. Steiner, *A Debate over Rights*, Oxford: Oxford University Press.

- Kukathas, C. (2009), "Are There Any Cultural Rights?" in P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- Kymlicka, W. (1994), "Individual and Community Rights", in J. Baker (ed.), *Group Rights*, Toronto: University of Toronto Press.
- Kymlicka, W. (1995), *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*, Oxford: Clarendon Press.
- Kymlicka, W. (2009), "The Good, The Bad, and the Intolerable: Minority Group Rights", in P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- Marks, S. P. (1981), "Emerging Human Rights: A New Generation for the 1980 th?", *Rutgers Law Review*, Vol. 33.
- McIver, W. and Birdsall, W. (2002), "Technological Evolution and the Right to Communicate: The Implications for Electronic Democracy", *Euricom Colloquium: Electronic Networks & Democracy*.
- Miller, D. (2009), "Group Rights, Human Rights and Citizenship", in P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- Mitnick, E. J. (2006), *Rights, Groups and Self-invention (Group-Differentiated Rights in Liberal Theory)*, England: Ashgate Publishing Limited.
- Newman, D. (2007), "Collective Rights", *Philosophical Books*, Vol. 48, No. 3.
- Newman, D. (2009), "Collective Rights and Collective Interests", In P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- Rainbolt, G. W. (2006), *The Concept of Rights*, USA: Springer, Vol. 73.
- Raz, J. (1984a), "Right-Based Moralities," in R.G. Frey (ed.), *Utility and Rights*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Raz, J. (1984b), "On the Nature of Rights", *Mind* XCIII, pp. 194-214.
- Raz, J. (1986), *Morality of Freedom*, Oxford: Clarendon Press.
- Raz, J., Margalit, A. (2009), "National Self-determination", in P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- Robertson, D. (2004), *A Dictionary of Human Rights*, London and New York: Europa Publications, Second Edition.
- Shahabuddin, M. (2007), "Liberal Understanding, Sortcoming, and Controversy Apropos Group Rights: Do We Need a Different Paradigm?", *Yokohama Law Review*, Vol. 16, No. 1.

- Steiner, H. (1994), *An Essay on Rights*, Oxford: Blackwell.
- Teson, F. R. (1998), *A Philosophy of International Law*, USA: Westview Press.
- Triggs, G. (1988), "The Rights of 'Peoples' and Individual Rights: Conflict or Harmony?", in J. Crawford (ed.), *The Rights of Peoples*, Oxford: Oxford University Press.
- UNESCO (1980), Symposium on the Study of New Human Rights: The Rights of Solidarity, Mexico, p. 1.
- Vincent, A. (2009), "Can Groups Be Persons?", in P. Jones (ed.), *Group Rights*, USA: Ashgat Publishing Company.
- Wellman, C. (1995), *Real Rights*, Oxford: Oxford University Press.
- Wellman, C. (2000), 'Solidarity, the Individual and Human Rights', *Human Rights Quarterly*, 22.
- Wilken, L. (2008), "The Development of Minority Rights in Europe" in Feyter, Koen, Pavlakos, George (eds.), *Human Rights in Perspective: The Tension Between Group Rights and Human Rights (A Multidisciplinary Approach)*, USA: Hart publishing.